

زر و زندگی

محمد صنعتی از تهیه موفق ترین برنامه نشر ایران می گوید

دکتر محمد صنعتی را شخصی دیدم با حواس بسیار جمع و حافظه قوی (گفت که نام هزار و دویست مشتری اول زرنگار را حفظ بوده) و خاطراتی جذاب. گفت و گو با دکتر صنعتی در دفتر ایشان صورت گرفت، اتاقی پر از کتاب و میز کاری که در گوشه ای از آن یک چاپگر قدیمی اچ بی جا خوش کرده بود؛ یادگاری از روزهای سخت اما لذت بخش شروع کار. هنگامی که از او پرسیدم چطور شده که آوازه «دکتر صنعتی» به اندازه آوازه «زرنگار» میان عموم مشتریان پیچیده، خندید و گفت برنامه خاصی برای آن نداشته است. دکتر صنعتی سال ها پیش نشان داد، که در همین مقیاس کوچک داخلی، می توان چه کارهایی با نرم افزار کرد، اما این نمایش ادامه نیافت. حکایت تولد و حیات زرنگار را از زبان ایشان می خوانید.

فراوانی داشت، اما اصرار داشتم که چون دانشجوی دکترای رایانه هستم پایان نامه ام حتما باید با رایانه حرفه جینی شود! بعد از فارغ التحصیلی، در دانشگاه اوهاو تدریس می کردم (از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۳ میلادی)، بعد از آن به دانشگاه WPI در ایالت ماساچوست رفتم. سال ۱۹۸۳ در واقع سال توجه شرکت های بزرگ به پدیده رایانه شخصی بود. قبل از آن بازار دست شرکت تازه تاسیس اپل بود، زیرا شرکت های قدیمی، مانند آی بی ام، خیلی رایانه شخصی را جدی نگرفته بودند. در این سال آی بی ام هم وارد بازار رایانه شخصی شد، با دستگاهی به نام IBM PC، پدر بزرگ رایانه های خانگی امروز. دانشگاهی که در آن بودم، جزو پنج دانشگاهی بود که شرکت آی بی ام آن را برای توسعه نرم افزار رایانه شخصی انتخاب کرده بود. آی بی ام به دانشگاه مبالغی کمک مالی و حدود ۳۵ رایانه، برای تحقیق و برنامه ساختن، اهدا کرد. من در این پروژه نقش اصلی داشتم، برای همین رایانه ای که با آن کار می کردم پیشرفته تر از بقیه بود؛ مثلا دیسک سختی به گنجایش ده مگابایت داشت! هیچ وقت فراموش نمی کنم که آن زمان ده مگابایت چه رقم وحشتناکی بود و فکر می کردم که این ده مگابایت چند سال دیگر پر خواهد شد! تنها ابزار برنامه سازی ما هم یک کامپایلر ابتدایی زبان فرترن بود. این پروژه سه ساله بود و در طول این مدت مرتب به آزمایشگاه های آی بی ام دعوت می شدیم؛ خلاصه این طور شد که با ظاهر و باطن PC آشنا شدم.

واژه پردازی دیجیتال برای زبان فارسی

پس از آن «واژه پردازها» کم کم به بازار روانه شدند که در راس آن ها برنامه ای به نام WordStar بود. به تدریج اشخاص

اگر تمام خاطرات قابل ذکرم را از نشر رومیزی بازگو کنم، فکر کنم حجم آن به دویست صفحه چاپی برسد. به نظر من تنها ارزش واقعا مثبتی که درج این گفته ها می تواند داشته باشد این است که جوانان ایرانی دریابند که اگر سخت کار کنند، می توانند تحولاتی پدید آورند؛ این طور نیست که همه چیز باید از خارج وارد شود. اما لازمه تحقق چنین تحولاتی کار سخت است. من با آمدن به ایران در شرایط جنگ کار شگفتی انجام دادم، در امریکا زندگی و مقام علمی و اجتماعی مناسبی داشتم، اما تمام آن ها را گذاشتم و با همسری فرنگی و یک نوزاد یازده ماهه به ایران آمدم. در دوران جنگ حتی شیرخشک هم پیدا نمی شد، چه برسد به رایانه شخصی، در آن اوضاع واژه پرداز اصلا بازاری نداشت.

سابقه

زمانی که دکتر گرفتم هنوز خبری از رایانه شخصی نبود و در دانشگاه رایانه های متمرکز «مین فریم» را به کار می بردیم. به تعریف آن زمان از دفاترمان به مین فریم دسترسی Online داشتیم! این در حالی بود که خیلی از دانشگاه های فنی امریکا حتی دوره رایانه و دانشکده های کامپیوتر (انفورماتیک) نداشتند. علاقه من به نشر رومیزی از زمان نوشتن پایان نامه دکترایم آغاز شد. گمان می کنم که پایان نامه من از اولین پایان نامه های دکترایی بود که با استفاده از رایانه حرفه جینی شد؛ در سال ۱۹۷۹ و در حجمی حدود چهارصد الی پانصد صفحه. از طریق یک ترمینال بزرگ، که یک گوی شبیه گوی ماشین های حرفه جینی داشت متن را وارد مین فریم می کردیم. روی مین فریم یک نرم افزار حرفه جینی به نام mentex بود. حرفه جینی با این روش زحمت و دردسر

اولین باری که
موفق شدم
مکان نما را از
سمت راست
صفحه به سمت
چپ آن ببرم،
تمام استادان
جمع شدند و با
تعجب به کارم
نگاه می کردند.

محمد صنعتی متولد
سال ۱۳۳۱ و شهر
اردبیل است.
تحصیلات دبیرستانی و
دانشگاهی را در تهران
گذراند. او در سال ۱۳۵۴
از دانشگاه تهران
فارغ التحصیل شد.
درجه فوق لیسانس و
دکترای خود را در
رشته کامپیوتر در
سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۸۰
از دانشگاه ایالتی
نیویورک دریافت کرد.
پس از شش سال
تدریس در آمریکا در
سال ۱۳۶۴ به ایران
بازگشت و شرکت
نرم‌افزاری سینا را پایه
گذاشت.



علاقه مند شدند که یک رایانه شخصی، برنامه واژه پرداز و چاپگر را کنار هم بگذارند و کارهای حروفچینی خود را با رایانه انجام دهند، که آسان تر و قدرتمندتر بود. آن زمان به ذهن من رسید که چه خوب بود که می شد به کمک این مجموعه، حروف فارسی را هم حروفچینی کرد. در اوقات فراغت شروع کردم به سروکله زدن با PC، با هدف فارسی کردن آن. داستان شیرینی بود؛ اولین باری که موفق شدم مکان نما را از سمت راست صفحه به سمت چپ آن ببرم، تمام استادان جمع شدند و با تعجب به کارم نگاه می کردند.

چون مدت زیادی بود که از ایران دور بودم محلی برای الفبای فارسی روی صفحه کلید در نظر نداشتم، بنابراین با مداد روی صفحه کلید حروف مختلف فارسی را می نوشتم. کسان دیگری که پشت این دستگاه نشسته بودند متوجه شدند که نوک انگشتان نشان رنگی می شود، یک روز در جلسه استادان مطرح شد که چه کسی روی دکمه های صفحه کلید را مداد می کشد؟ (می خندد) من از این حکایت ها زیاد دارم. تقدیر این بود که بعدها استاندارد محل حروف فارسی را روی صفحه کلید طراحی کنم.

در آن جا با دوستان دیگری از جمله آقای دکتر داداش زاده و آقای دکتر دادفر آشنا شدم. با هم فکر می کردیم که چه طور محیط رایانه شخصی آی بی ام را فارسی کنیم، و احیانا یک واژه پرداز برای آن آماده کنیم. فکر می کنم در آن زمان نزدیک سیصد الی چهارصد واژه پرداز در بازار امریکا موجود بود؛ ابتدای هر کاری همین شلوغ کاری راه می افتد، چون همه تصور می کنند که معدن طلایی کشف شده که باید سهم شان را بگیرند. این چند صد محصول به مرور زمان در عرصه رقابت کم و کم تر شد. آن زمان مایکروسافت هنوز برنامه Word را عرضه نکرده بود، اما عاقبت Word بر صدر نشست.

ما فکر می کردیم بالاخره روزی رایانه شخصی به ایران وارد خواهد شد، بنابراین شروع کردیم به برنامه سازی برای زبان فارسی. مشکلات زیادی سرراهمان بود، مشکلاتی که حالا پیش پا افتاده به نظر می رسد. چیزهایی از قبیل این که چه گونه قلم فارسی را در صفحه نمایش دهیم، یا چه گونه قلم چاپگر را بارگذاری کنیم. شرکتی در آمریکا تاسیس و ثبت کردیم به نام Sinasoft، این نام را از مایکروسافت اقتباس کردیم. فکر کردیم که می شود این نرم افزارها را به بازار ایران فرستاد، چون هنوز قرار نبود که بازگردم.

در راستای این هدف ما یک بُرد گرافیک طراحی کردیم که داخل یکی از شکاف های توسعه دستگاه قرار می گرفت. یک راه انداز هم برایش نوشتیم به نام General Graphic Driver؛ این راه انداز امکان می داد که چاپگر خط فارسی را نقاشی کند (زیرا هنوز بارگذاری قلم فارسی مقدور نبود). نرم افزار «پیشکار» این گونه متولد شد. به این ترتیب فکر می کنم که اولین واژه پرداز ایرانی را من نوشتم، آن هم روی رایانه ای که حتی دیسک سخت نداشت و کارش با فلاپی دیسک (از نوع باستانی!) پیش می رفت. شاید برای خوانندگان جوان خنده دار باشد که چه طور می توان با رایانه ای که دیسک سخت ندارد، نرم افزار طراحی کرد.

بازگشت به ایران

در سال ۱۳۶۴ به ایران برگشتم. رایانه ام را هم با خودم آوردم، البته با کلی دردسر گمرکی و کسب چندین مجوز از نهادهایی مانند شورای عالی انفورماتیک. بعد پیشکار را آماده کردم تا به شرکت های فروشنده رایانه شخصی عرضه کنم. در آن زمان فقط شرکت های بزرگ (مانند داده پردازای ایران، ایران ارقام و ایزایران) در مقیاس کوچکی رایانه شخصی می فروختند و هنوز خبری از شرکت های کوچک نبود.

آن موقع شورای عالی انفورماتیک خیلی قوی بود، به اصطلاح خودشان اگر می خواستی رایانه ات را در اتاق جابه جا کنی، باید از آن ها اجازه می گرفتی. من به شورا رفتم و گفتم که چنین بسته نرم افزاری نوشته ام - آن زمان هنوز معنی «بسته نرم افزار» در ایران خیلی جاافتاده نبود. رئیس شورا در آن زمان آقای قنبری بودند، من و ایشان در دبیرستان در یک کلاس درس می خواندیم. هنگامی که به شورا مراجعه کردم، در پی این بودم که بدانم استاندارد صفحه کلید و کدفارسی چیست، زیرا می خواستم صفحه کلید پیشکار مطابق استاندارد باشد. آقای قنبری به من گفتند هنوز چنین استانداردهایی وجود ندارد و از من خواستند که این کار را شخصا به عهده بگیرم و من پذیرفتم که این کار را انجام دهم. طبق قراردادی که با شورا بستم مشغول استانداردسازی لی اوت صفحه کلید و کد فارسی شدم، دانشگاه محل تدریس، شش ماه مرخصی با حقوق به من دادند. این کار را انجام دادم و نتایجش را در مجله بین المللی استاندارد منتشر کردم. این طور شد که لی اوت صفحه کلید فارسی را طراحی

کردم. به بچه‌هایم می‌گویم که به فرزندانشان بگویند که لی اوت فارسی کار من بوده و اگر ایرادی در آن هست نفرینش را به من بکنند! بعد از طراحی لی اوت برای آن برچسب هم چاپ کردم، اولین سری این برچسب‌ها در امریکا چاپ شد و سری‌های بعد در ایران. این لی اوت به علت نفوذ شرکت سینا جا افتاد، اما متأسفانه کد استاندارد فارسی جا نیفتاد؛ و هنوز هم در زمینه کد فارسی مشکل داریم.

لحاف، تشک و تمسخر

داده پردازی در آن ایام می‌خواست چند صد رایانه وارد کشور کند و بر سر توزیع آن جنجال‌هایی برپا بود. به فکر افتادم که این رایانه‌ها باید فارسی هم کارکنند! با داده‌پردازی نامه‌نگاری کردیم، و چند نشست درباره فارسی‌سازی و دشواری‌های آن گذاشتم ولی آن‌ها منظور مرا متوجه نمی‌شدند؛ ماجراهای شیرینی بود. برای روشن شدن جو این مکالمه‌ها، حکایتی می‌گویم که جای دیگر هم تعریف کرده‌ام: در یکی از جلسه‌های شرکت داده‌پردازی که مدیران ارشد آن همگی جمع بودند (موضوع به سال ۱۳۶۴ بازمی‌گردد) من سخنان پرشوری در باب این که رایانه‌های شخصی در دنیا در حال پیشرفت است و باید فلان کارها را انجام دهیم، گفتم. یکی از این آقایان به من گفت: آقای دکتر شما خیلی خوشبین هستید. فکر می‌کنید در سال ۱۳۷۰ در ایران چند رایانه شخصی وجود داشته باشد که چنین نرم‌افزاری را عرضه می‌کنید؟ با تامل گفتم: فکر می‌کنم که باید ده‌هزار عدد بشود. جمع با شنیدن این حرف من قهقهه تمسخر سر داد، با خودشان گفتند که این آدم خیلی از مرحله پرت است. من جوان سی و سه ساله از خنده آن‌ها برافروخته شدم، آن‌ها هم از ناراحتی من خیلی ناراحت شدند و مکثی میان جلسه افتاد. در سال ۱۳۷۰، مطابق آمار، ما حدود ۲۴۰ هزار دستگاه رایانه شخصی در ایران داشتیم، یعنی بیش از بیست برابر تخمین من. در فناوری هیچ کس نمی‌تواند حتی پنج سال آینده را پیش‌بینی کند. در حال حاضر که از دسترسی به اینترنت صحبت می‌شود، افراد می‌گویند هنوز کو تاروستان‌های ما به اینترنت وصل شوند، دقیقاً مثل همان خنده‌ای که در داده‌پردازی به من تحویل دادند.

به هر حال به من گفتند که شما شخص حقیقی هستید و نمی‌توانیم با شما وارد معامله شویم، گفتم اشکالی ندارد شرکتی تاسیس می‌کنم. در واقع علت تاسیس شرکت درخواست داده‌پردازی ایران بود. در سال ۱۳۶۴ شرکت نرم‌افزاری سینا (که ترجمه Sinasoft بود) را، با دویلمیون تومان سرمایه اولیه که از سرمایه خانوادگی و دوستانم فراهم شد، تاسیس کردیم. هدف این شرکت تولید و طراحی نرم‌افزار بود، در حالی که آن زمان نرم‌افزار معنی و مفهوم روشنی در جامعه نداشت. زمانی که می‌گفتم زمینه کارمان نرم‌افزار است، اشخاص فکر می‌کردند که مثلاً بالش و پتو، یا مثلاً لباس خواب تولید می‌کنیم! یک رکورد ملی دیگر را هم ذکر کنم: اولین اساسنامه‌ای که در ایران با استفاده

از واژه‌پرداز نوشته شد، اساسنامه شرکت سینا بود؛ با قلم بسیار زشتی که در آن زمان به نظر ما بسیار زیبا می‌رسید. من اصرار داشتم که این اساسنامه حتماً باید توسط رایانه حرفه‌چینی شود، زیرا وقتی می‌خواستیم پیشکار را بفروشیم، نمی‌شد که خودمان از آن استفاده نکنیم. یادم هست که حدود پانصد ورق کاغذ تلف کردم تا هجده برگ اساسنامه از آن درآمد! چاپ می‌گرفتیم، ایراد داشت، دوباره منبع برنامه را اشکال‌زدایی و کامپایل می‌کردیم تا به نتیجه مطلوب برسیم.

پیشکار در بازار

پیشکار، اولین واژه‌پرداز فارسی که توسط ایرانیان ساخته شده بود، شامل یک برد سخت‌افزار و یک راهنمای نوزده صفحه‌ای بود. اولین خریدار پیشکار آقای قنبری رئیس شورای عالی انفورماتیک بودند که برای مرکز تحقیقات مخابرات آن را تهیه کردند. از ایشان پرسیدم که این نرم‌افزار را چه قدر قیمت بگذارم؟ گفتند بنویس بیست هزار تومان. و اولین فاکتور فروش ما صادر شد، این فاکتور را به عنوان یادگاری حفظ کرده‌ام. این‌ها را می‌گویم تا جوانان بدانند. بعد از یک سال و اندی تلاش، و از دست دادن حدود صد هزار دلار حقوق تدریس، فراهم کردن سرمایه و ... ما بیست هزار تومان فروش کردیم. هرگز از خاطر نمی‌رود که برادر مرحومم «حاج حمید» مرا به مدیرعاملی یک کارخانه گماشت، اما من تمایلی به این کار نداشتم و علاقه‌ام متمرکز بر رایانه بود. ایشان به من گفت: تو قرار است از این پیشکارت چند تا بفروشی؟ فکری کردم و گفتم: سیصد نسخه. چکی نوشت و گفتم: بیا این هم قیمت سیصد نسخه از نرم‌افزارت. حالا بیا و بچسب به کار، این کارها عاقبت ندارد. گفتم من از این کار لذت می‌برم، حالا مقداری روی آن کار کنم، بعداً پی کارهای دیگر هم خواهم رفت. از سویی جو جامعه بحرانی بود، بسیاری از کارشناسان در همان دوران از کشور مهاجرت کردند، گروهی مرا شمات می‌کردند و می‌گفتند که آمده‌ای چه کار کنی؟ و این‌ها روحیه آدم را متزلزل می‌کرد.

در آن زمان پنج شش شرکت جوان با هسته‌های پنج شش نفره وجود داشت؛ ما بودیم، ایران سیستم، ویرایشگر و ... که رقابت کوچکی میانمان بود. شرکت‌های بزرگی مانند داده‌پردازی وارد عرضه واژه‌پردازها نشدند و بیشتر گرفتار نگهداری سیستم‌های مین‌فریم بودند. به این ترتیب نسخه‌های ارتقا یافته پیشکار کم‌کم وارد بازار شد، و از آن جایی که واردات رایانه رو به رشد بود مشتریان هم کم‌کم سر و کله‌شان پیدا می‌شد.

در همان سال‌ها متوجه شدیم که افراد در محیط سیستم‌عامل نیز به امکانات فارسی‌نویسی نیاز دارند. بنابراین تصمیم گرفتیم که خارج از برنامه پیشکار هم امکانات فارسی را تعبیه کنیم. برنامه‌ای به این منظور تهیه کردیم و نام آن را «سایه» گذاشتیم. فروش سایه از پیشکار جلوزد، ما هم به امکانات آن می‌افزودیم.

**اولین
اساسنامه‌ای که
در ایران با
استفاده از
واژه‌پرداز نوشته
شد، اساسنامه
شرکت سینا بود؛ با
قلم بسیار زشتی
که در آن زمان به
نظر ما بسیار زیبا
می‌رسید.**

از امریکا یک
دستگاه چاپگر
لیزری وارد کردم
و بعد از آن
شروع کردیم به
طراحی قلم و
نرم افزار برای
نشر و رمیزی.
هیچ کدام از رقبا
خبر نداشت که ما
مشغول چه کاری
هستیم.

خیلی از شرکت‌ها به کمک سایه نرم‌افزار فارسی نوشتند. پیشکار در سال ۱۳۶۷ داشت مبدل می‌شد به واژه‌پرداز استاندارد فارسی؛ راهنمای آن قطور شده بود و کلاس‌هایی برای آموزش کاربری آن برپا می‌شد، به عبارتی جان گرفت. شرکت هم در شکوفایی بود. توانستیم دفترمان را عوض کنیم، به تعداد کارمندان بیفزاییم و روی پروژه‌های تحقیقاتی سرمایه‌گذاری کنیم.

ناشناسی که زر آورد

قلم‌های اولیه پیشکار خیلی نازیبیا بود. روزی آقای به نام سلطانی، که در بانک مرکزی مشغول بود، به دفتر شرکت آمد و به من گفت که قلمی طراحی کرده که برای چاپگرهای ماتریسی مناسب است. در آن زمان چاپگرهای ماتریسی ۹ پینی بود. ایشان توانسته بود با این نه پین خط زیبایی بسازد، آن هم بدون هیچ برنامه و دستگاهی، صرفاً از روی عشق و انگیزه. ما این قلم را به بهای نسبتاً کمی از ایشان خریدیم، فکر می‌کنم پانزده هزار تومان پول و یک نسخه از نرم‌افزار پیشکار. این قلم، پیشکار را متحول کرد و ناگهان افراد متوجه شدند که می‌توان از متون آماده‌شده توسط رایانه، با قلم‌های زیبا چاپ گرفت.

در این حین توجه مان به چاپگر لیزری جلب شد و فهمیدیم که کیفیت چاپگر لیزری برابر کیفیت چاپ است. چند برنامه ایرانی هم برای خروجی گرفتن متن فارسی از چاپگر لیزری عرضه شده بود. پیش از آن بخش اعظم صنعت حروفچینی کشور براساس حروفچینی سربی بود. من از امریکا یک عدد چاپگر لیزری وارد کردم و بعد از آن شروع کردیم به طراحی قلم و نرم‌افزار برای نشر و رمیزی. هیچ کدام از رقبا خبر نداشت که ما مشغول چه کاری هستیم. کم‌کم روش‌های طراحی قلم لیزری را آموختیم، و نرم‌افزارمان هم در حال توسعه بود. هنگامی که کار به سرانجام رسید، پی‌یک قلم زیبا و کامل می‌گشتیم که آن را روی نرم‌افزارمان که هنوز نامی نداشت بگذاریم، اما هیچ کس قلم مناسبی در اختیار ما نداشت. حتی به روزنامه‌ها هم مراجعه کردیم، اما حاصلی نداشت. کسان زیادی به ما وعده دادند، اما وفا نکردند. روزی آقای به نام کمالی به من مراجعه کرد، من در ارتباط با نیازمان توضیحاتی به او دادم و گفتم که به یک قلم فارسی نیازمندیم. او گفت که برایتان خواهم آورد، با خودم فکر کردم این هم مثل دیگران یک وعده بدون عمل داد. این آقا فردای آن روز با مجموعه کامل قلم زر مراجعه کرد. من دیگر ایشان را ندیدم، چندین بار در مصاحبه‌ها به خاطر این کمک مهم از او یاد و تشکر کردم. نام زرنگار از نام این قلم گرفته شد.

نسخه اولیه زرنگار دو قلم بیشتر نداشت: یکی همین زر، و دیگری قلم ترفیک؛ فرستادم افراد از تابلوهای راهنمایی رانندگی عکس بگیرند و به واسطه این عکس‌ها شکل قلم را استخراج کردیم. هنگامی که زرنگار جا افتاد، در کنار ارتقای نرم‌افزار، هر چند ماه یک بار تعدادی قلم را به زرنگار می‌افزودیم. این طور بود

که طراحان زیادی برای فروش قلم‌هایی که طراحی کرده بودند، به ما مراجعه می‌کردند. الان که هفت هشت سالی از دوران زرنگار می‌گذرد، هر قلمی که در محیط ویندوز می‌بینید از سینا اخذ شده است.

زرنگار متولد می‌شود

اولین بار زرنگار را در سمینار نشر رایانه‌ای سازمان برنامه و بودجه نمایش دادیم. در این سمینار نه شرکت، از جمله سینا، حضور داشتند و می‌خواستند راه‌حل‌های خود را برای نشر فارسی عرضه کنند. من در این همایش سخنرانی‌ای کردم که مدت‌ها باعث تفریح خاطر همکارانم در شرکت شد، می‌گفتند من وعده برنامه‌ای دادم که هرگز نوشته نشد! من ابتدا یک ربع از وقت سخنران قبل و بعد خودم را گرفتم و زمان سخنرانی‌ام شد یک ساعت، بعد حین سخنرانی تمام اندیشه‌ها و بلندپروازی‌هایم را به زرنگار نسبت دادم. قابلیت‌هایی که من آن روز به زرنگار نسبت دادم پنج سال بعد در آن گنجانده شد. اما این سخنرانی باعث اشاعه بیشتر کار ما شد، و از یاد نمی‌برم که در نتایج نظرخواهی از شنوندگان آمده بود که بیش از هفتاد درصد سخنرانی مرا علمی‌ترین سخنرانی دانسته بودند. در حالی که این سخنرانی اصلاً علمی نبود! در واقع معرفی زرنگار بود. بعد از این سخنرانی غرفه ما شلوغ شد، اما ما چیزی در دست نداشتیم. به همکارانم گفتم که حداقل باید به یک دهم از حرف‌هایمان عمل کنیم. به سرعت دست به کار شدیم و بعد از نمایشگاه اولین کلاس زرنگار را راه‌اندازی کردیم که هفده حروفچین در آن شرکت داشتند، هدف ما در آن زمان بیشتر حروفچین‌ها بودند.

این طور شد که زرنگار کم‌کم پا گرفت و نسخه‌های ارتقا یافته آن پی در پی به بازار فرستاده شد (اولین نسخه زرنگار در اردیبهشت سال ۱۳۷۰ عرضه شد). یکی از لذت‌بخش‌ترین کارهای من در آن دوره این بود که بعد از ظهر به روزنامه فروشی‌ها می‌رفتم و می‌گشتم تا ببینم کدام مجله یا روزنامه به زرنگار ملحق شده. بعد که تعداد مشتریان بیشتر و بیشتر شد یک شوخی میان ما رایج شد به این مضمون که «بگردید، و ببینید چه کسی با زرنگار کار نمی‌کند». ما روش‌های بازاریابی خاصی داشتیم، مثلاً آگهی کردیم که شش ماه استفاده رایگان از زرنگار برای همه آزاد است، یا زیر فاکتورهای فروش ذکر می‌کردیم تا شش ماه پس گرفته می‌شود. چون در هر کسبی در هر جای دنیا رضایت مشتری خیلی اهمیت دارد، دستور داده بودم از کسانی که نرم‌افزار را مرجوع می‌کنند هیچ پرس و جویی نکنند و فوراً پولشان را برگردانند. سواستفاده‌های جزئی هم می‌شد، اما کل ماجرا به نفع شرکت بود. فلسفه‌ام این بود: باید تکلیفمان را با خودمان روشن کنیم، اگر محصولی نوشته‌ایم که به کار مردم نمی‌آید، خوب است برویم دنبال یک کار دیگر! این طور بود که ما در فاصله یازده سال (۱۳۶۴ تا ۱۳۷۵) بازار نشر و رمیزی کشور را قبضه کردیم.

فناوری و کارآفرینی

یک عقیده غلط رایج این است که فناوری، موجب بیکاری است. اما به عقیده من هیچ‌گاه نشده که فناوری کار از بین ببرد، بلکه همیشه کارآفرینی می‌کند، اما نوع کار را متحول می‌کند. مطابق آمار، پیش از زرنگار حدود چهارصد نفر از حروفچینی امرار معاش می‌کردند، اما بعد از آن افراد به مراتب زیادتری با استفاده از زرنگار مشغول به این کار شدند. من زمانی که متوجه شدم نشر رومیزی امری جدی تلقی می‌شود به آمریکا رفتم و پنجاه دستگاه چاپگر لیزری به ایران وارد کردم. آن زمان چاپگر لیزری معادل یک چاپخانه به شمار می‌آمد و ورود آن به کشور مقررات بسیار دست و پاگیری داشت. این پنجاه دستگاه را گذاشتم در گمرک و رفتم به ارشاد و با آن‌ها موافقت کردیم که هر دستگاه از این چاپگرها را با مجوز ارشاد بفروشیم. من قصد معامله و واردات سخت‌افزار نداشتم، بلکه نرم‌افزاری داشتم که بدون چاپگر لیزری کارایی نداشت. این کارم یخ واردات چاپگر لیزری را شکست، پس از آن هرگز چاپگر وارد نکردم چون افراد دیگری پیدا شدند که این کار را انجام دهند و کاربر زرنگار می‌توانست چاپگر هم داشته باشد و کسب و کاری راه بیندازد.

زمانی حروفچین‌های سنتی، طبق نظر غلطی که گفتم، علیه زرنگار فعالیت زیادی کردند. روزی رئیس اتحادیه آن‌ها به دفتر من آمد. مقدماتی گفت در باب این که کار شما بد نیست، اما هر آدم حرفه‌ای می‌داند که حروف زرنگار چشم را آزار می‌دهد و مطلوب نیست و هرگز به کیفیت چاپ، دست پیدا نخواهد کرد. من گفتم بله حق باشماست، اجازه بدهید من دو ورق به شما بدهم که تفاوت‌ها را بگویند. دو برگه کاغذ به ایشان دادم که مطالبی روی آن چاپ شده بود، ابتدا عینکش را عوض کرد و بعد از مدتی تامل یکی از برگه‌ها را به من نشان داد و گفت: مشخص است این با زرنگار کار شده است و آن یکی دیگر کار حروفچینی سنتی است. در واقع هر دو برگه با زرنگار کار شده بود، و من از پاسخ ایشان فهمیدم که عملکردم درست بوده، گرچه چیزی به روی خود نیاوردم.

یکی دیگر از خاطرات شیرینم مربوط به یکی از حروفچین‌هایی است که زرنگار تهیه کرده بود. شخص مذکور روزی برای رفع اشکال به دفتر سینا آمد و متوجه شده بود که اعضای گروه پشتیبانی سندهایی که ضبط شده را می‌خوانند. با حیرت گفته بود که شما چطور این کار را می‌کنید؟ من هر بار که مطلبی را می‌چینم، از آن چاپ می‌گیرم و بعد هم دستگاه را خاموش می‌کنم. در واقع این شخص از قابلیت ضبط سند خبر نداشت و از زرنگار با شیوه حروفچینی سربی استفاده می‌کرد. پس از این که توضیحات لازم را به او دادم آن‌قدر از این کشف هیجان‌زده شد که صحبتی از مشککش نکرد و رفت!

زر رفت، ولی تجربه تولید آن خواهد ماند

پایان زرنگار سال ۱۳۷۵ بود. در واقع زرنگار مغلوب Word شد، چون همیشه رسم رایج رابطه شرکت‌های بزرگ و کوچک این طور بوده است. زمانی که یک غول اقتصادی مانند مایکروسافت به بازار حمله می‌کند مثل بهمن بر سر بازار فرو می‌ریزد. از شرکت‌های بزرگ شروع می‌کند و پس از این که تک تک آن‌ها را شکست می‌دهد به سراغ شرکت‌های کوچک می‌رود. این اتفاق در همه جای دنیا افتاد، از «Word Prefect» توانمند تا زرنگار ما. کسی که در بازار امریکا پیروز می‌شود، پیروزی در بازارهای دیگر برایش چندان دشوار نیست. شرکت‌ها زمانی بزرگ می‌شوند که یا شرکت‌های دیگر را به زانو درآورند یا آن‌ها را بخرند و در خود ادغام می‌کنند. این قضایا صرفاً به ایران بر نمی‌گردد، کشورهای دیگر هم درگیر آن هستند.

از یک نظر دیگر هم می‌شد به قضیه نگاه کرد. من در آن مقطع همیشه از خودم می‌پرسیدم که آیا دوست دارم پسر از نرم‌افزاری استفاده کند که دنیا از آن استفاده می‌کند، یا از زرنگار؛ و پاسخ من زرنگار نبود. نمی‌خواستیم که کاربران ایران در زرنگار حبس شوند و از دنیا عقب بیفتند.

ولی تصور کنید که ما می‌خواستیم با Word مقابله کنیم، با چه امکانات و چه بودجه‌ای؟ مایکروسافت Word را عرضه می‌کند برای تمام زبان‌ها و تمام نسخه‌های ویندوز، ما چه کار می‌خواستیم بکنیم؟ نظر من این بود که ما باید دنبال کار دیگری برویم. یک سری از قابلیت‌های زرنگار هیچ وقت در Word نخواهد بود، اما می‌توان این قابلیت‌ها را به آن اضافه کرد.

توجه داشته باشید که نمی‌خواهم با این حرف‌ها در دل جوانان یاس بیندازم، ما اگر آن کار را ادامه ندادیم، تجربه‌ها در محصولات دیگری شکوفا خواهند شد. روش کار ما شاید به اندازه محصول مان مهم بود. در سینا قواعد خاصی داشتیم: اکثر کسانی که جذب سینا می‌شدند، الزاماً سابقه یا تحصیلات رایانه‌ای نداشتند، اما بدون استثناء بسیار هوشمند بودند. سعی داشتیم کارمندان را کاملاً تامین کنیم که سرشان صرفاً به کارشان مشغول باشد. بعید می‌دانم آن مجموعه، با تمام استعدادها و قابلیت‌هایی که داشت، اگر در جای دیگری فعالیت می‌کرد چنین نتیجه‌ای حاصل می‌شد. مهم‌ترین کار ما تولید زرنگار نبود، مشکل‌ترین کار، جمع‌شدن چهل پنجاه نفر در یک ساختمان و فعالیت تحت یک مدیریت بود. تا زمانی که سینا محکم سرجایش بود، کسی از آن جدا نشد. بعد از آن، قضیه مهاجرت به کانادا رخ داد و...، این درحالی است که خیلی گروه‌های با استعداد تشکیل شدند و پس از مدتی بدون عرضه محصولی از هم پاشیدند. من یقین دارم هر زمانی چنین جمعی با چنین ویژگی‌هایی تشکیل شود، کارهای مهمی خواهد کرد.



یک عقیده غلط رایج این است که فناوری، موجب بی‌کاری است. اما به عقیده من هیچ‌گاه نشده که فناوری کار از بین ببرد، بلکه همیشه کارآفرینی می‌کند.